

اسد الله اطهری*

زهره قاسمی**

سید محمد امین حسینی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۶

چکیده

خاورمیانه از مهم‌ترین اهداف غرب به‌ویژه آمریکا است. سیاست یک بام و دو هوای آمریکا و عدم بی‌طرفی او در قبال تحولات خاورمیانه بر هیچ کس پوشیده نیست. دخالت و موضع کشورهای غربی در مقابله با نهضت‌های اسلامی در کشورهای عربی، شکل موجود زشت و ناهمگونی به خود گرفته که در پی ایجاد هرج و مرج در آن کشورها و سرکوب کسانی است که قصد دارند پرچم اسلام را در آینده کشور خود به اهتزاز در آورند. نظریه بیداری اسلامی درباره انقلاب‌های خاورمیانه است و در مقابل دیدگاه غربی‌ها قرار می‌گیرد. غرب در پی آن است تا فرایند این انقلاب‌ها، در مسیر تامین خواست‌ها و منافع غرب باشد. در این راه، حتی از مداخله نظامی پرهیز نمی‌کند. شکل‌گیری حکومت‌های دیگر مانند جمهوری اسلامی ایران در منطقه، برای غرب قابل پذیرش نیست و در بیش از سه دهه گذشته، این موضوع از اولویت‌های غرب در منطقه بوده است. این نوشتار بر آن است تا به بررسی موضع غرب در قبال انقلاب‌ها و بیداری‌های شکل گرفته در کشورهای تونس، یمن، بحرین و سوریه بپردازد.

واژگان کلیدی: آمریکا، بیداری اسلامی، خاورمیانه، تونس، یمن، بحرین، سوریه

* هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان

** دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شیراز، گروه علوم سیاسی، ایران، کارشناسی ارشد z.ghasemi1986@yahoo.com

*** کارشناس ارشد علوم سیاسی

دو فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیستم و یکم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۵۸-۱۲۵.

مقدمه

زمانی که شمار زیادی از مردم مغرب زمین در تاریکی جهل و گمراهی غوطه‌ور شده بودند و دوران قرون وسطی را تجربه می‌کردند، اسلام مشعل دار تمدن بزرگ و پیشرفته‌ای در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بود و در حوزه‌های گوناگون ادبیات، هنر، علوم طبیعی، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، فیزیک و شیمی حرف اول را می‌زد و محققان و دانشمندان بزرگ اسلامی، سهم ارزنده‌ای در توسعه علوم و فنون داشته‌اند. اختراعات، ابتکارات و نوآوری‌های علمی مسلمانان باعث شد تا مسیر رنسانس در اروپا هموار شود و افق‌های روشنی از ترقی و پیشرفت در زمینه‌های مختلف فرا راه بشر قرار گیرد. اروپای آن روز تحت‌تاثیر تفکر اسلامی قرار گرفت و مشتاقانه و با آغوش باز آن را پذیرفت. بسیاری از اندیشمندان و متفکران غربی درباره تاثیرپذیری اروپا از تمدن اسلامی سخن گفته‌اند و آن را مورد تایید قرار داده‌اند. «هنری پیرن» در خصوص تاثیر تمدن اسلامی بر اروپا در کتاب *تاریخ اروپا* می‌گوید: «در کل تاریخ جهان، هیچ چیزی در دنیا قابل قیاس با گسترش اسلام و تاثیرات بلافصل آن در قرن هفتم میلادی نبوده است.» (سالار، ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۱۰)

دوران با شکوه تمدن اسلامی قریب پنج قرن به طول انجامید و طی پانصد سال متمادی و درست در عصر قرون وسطایی که اروپا در عقب‌ماندگی و انحطاط به‌سر می‌برد و با خرافات، بربریت و نادانی دست و پنجه نرم می‌کرد، فرهنگ و تمدن اسلامی، روح تازه‌ای بر کالبد بی‌جان غرب دمید و چشم‌اندازهای جدیدی در زمینه‌های فرهنگی، علمی و انسانی به روی جهان غرب گشود.

جای بسی تاسف است که به‌رغم تاثیر مثبت تمدن اسلامی بر فرهنگ قرون وسطایی اروپا، این حقیقت را دنیای غرب نادیده انگاشته و یا به صورت محدود و به ندرت به آن اشاره کرده است. رایین کوک، وزیر امور خارجه انگلیس، در پانزدهم مهر ۱۳۷۷ در جلسه ویژه انجمن اسماعیلیه لندن در مرکز انجمن درباره روابط اسلام و غرب و ضرورت گفتگو میان دو فرهنگ، مطالب مبسوطی اظهار کرد. وی در بخشی از بیانات خویش چنین گفت: «ریشه‌های فرهنگی ما نه‌تنها اصیل، که از اسلام نیز بهره دارد. هنر، علوم و فلسفه اسلامی به شکل‌گیری اندیشه و شخصیت ما کمک کرد. اعداد اسلامی (ریاضیات) نحوه شمارش (محاسبه) را به ما آموخت. ما در

جریان توسعه روابط خود با جهان اسلام، دینی را که فرهنگ غرب به اسلام دارد باید به‌خوبی مدنظر داشته باشیم... غرب به اسلام بسیار مدیون است. اسلام بنیادهای فکری بخش عظیمی از تمدن غرب را پایه‌ریزی کرد. از شناخت اعداد تا درک ما از ستارگان و بسیاری از مبانی تمدن ما ریشه در تعالیم اسلام دارد. یکی از بزرگ‌ترین اشتباهاتی که ممکن است غرب مرتکب شود این است که فرهنگ اسلامی را بیگانه تصور کند، چنین نیست؛ فرهنگ‌های ما در طول تاریخ درهم عجین شده‌اند. آنها امروزه درهم آمیخته‌اند...» (آراسته‌خو، ۱۳۷۹: ۵۰۶-۵۰۵)

ابتدای قرن چهاردهم نقطه آغاز تحول و حرکت جدیدی در جهان اسلام بود. اگرچه حرکت مزبور کند و تا حدودی نامحسوس بود، ولی به‌تدریج احیای حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان و حضور آنان در صحنه‌های مبارزاتی و طرح گفتمان‌های حکومت دینی، عدالت‌خواهی، استقلال‌طلبی، اصطلاح بیداری اسلامی را در فرهنگ سیاسی و بین‌المللی وارد کرد.

بیداری اسلامی که در ابتدا بیشتر جنبه داخلی و مرتبط با مسائل اجتماعی مسلمانان داشت، پس از چند حرکت سیاسی بر ضدسلطه نیروهای خارجی و استعماری به موضوع مهم و حیاتی دولت‌های بزرگ تبدیل شد. با اجرای طرح‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت توسط قدرت‌های بزرگ استعماری، جریان بیداری و جنبش‌های اسلامی حدود یک قرن مبارزات و مشکلات بسیاری را پشت سر گذاشت و سرانجام در آخرین سال قرن چهاردهم هجری با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اوضاع و احوال جدیدی شکل گرفت که در ادامه خود تحولات و دستاوردهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی زیادی داشته است. به‌گونه‌ای که بازتاب و پیامدهای این پدیده، موضوع مستقلى است که در غالب مراکز تحقیقات استراتژیک جهان اکنون مورد پژوهش در گفتگو؛ و کتاب‌ها و مقالات بسیاری در این زمینه چاپ و منتشر شده است.

مفهوم بیداری اسلامی

بیداری اسلامی، یعنی حالت برانگیختگی و آگاهی در امت اسلامی که اکنون به تحولی بزرگ در میان ملت‌های منطقه انجامیده و قیام‌ها و انقلاب‌هایی را پدید آورده که هرگز در محاسبه شیاطین مسلط منطقه‌ای و بین‌المللی نمی‌گنجد؛ خیزش‌های عظیمی که حصارهای استبداد و استکبار را

ویران و قوای نگهبان آنها را مغلوب و مقهور ساخته است. در واقع بیداری اسلامی جنبشی اجتماعی، فکری و سیاسی در جهان است که در دو قرن گذشته در جهان اسلام شکل گرفته و بالنده شده است و هدف آن احیای هویت، ارزش‌ها و احکام اسلامی در جامعه و مبارزه با استعمار، استبداد، بی‌عدالتی، ظلم، کفر و نقد نظام غیر دینی و ناعادلانه جهانی است. (فوزی، ۱۳۹۲: ۱۲۳)

بیداری اسلامی به مفهوم ظهور اسلام ناب و پاک در انسان و جامعه است. بیداری اسلامی توجه و خواست ملت‌های مسلمان برای بازگشت به زندگی و فرهنگ اسلامی است. میل بازگشت به مبانی و اصول اسلامی، اکتفا نکردن به دین به‌عنوان یک مسلک اخلاقی صرف و ورود دین به عرصه سیاست و اداره جامعه و در یک سخن، حاکم کردن اسلام بر همه شئون زندگی است. (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۱۹) به‌عبارت دیگر بیداری اسلامی تحولی است حاصل از دمیدن آگاهی و اراده در کالبد به خواب رفته انسان و جامعه، به‌منظور حرکت ارادی و آگاهانه آن در مسیر کمالات فطری خویش در چارچوب نظم و نظام اسلامی که نتیجه آن، احیا و بازیابی هویت فردی و جمعی، یعنی شناخت هویت مسلمانی و مسلمان بودن، بازگشت به هویت جمعی واحد خویش و دارالسلام است. (نواب، ۱۳۸۵: ۶۳)

بیداری اسلامی نظریه‌ای است برای تحلیل و تبیین رخدادهایی که از دسامبر ۲۰۱۰ با خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس آغاز و با سرنگونی حکومت‌های تونس، مصر، لیبی و یمن ادامه یافت و اینک در جهان عرب علاوه بر آن کشورها در اردن، بحرین و شرق عربستان نیز در جریان است. براساس این نظریه عوامل متعددی در کشورهای منطقه وجود دارد که موجد چنین رخدادها و تحولاتی گردیده است و مهم‌ترین آنها عبارتند از: ماهیت استبدادی حکومت‌های عربی، عدم تطبیق قوانین با احکام اسلامی، فاصله طبقاتی، فقر، وابستگی حکام و سردمداران حکومتی به بیگانگان، گسترش فساد و رانت‌خواری و... گرچه آغاز و رواج بیداری اسلامی متأخر است اما به‌نظر می‌رسد در واکاوی تاریخی، این مقوله از قدمتی حداقل ۱۵۰ ساله برخوردار است و حقیقت آن است که آنچه در تحولات اخیر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا رخ داده است، بخش جدید و نوظهور و البته نه پایانی آن محسوب می‌شود. (هزاوه‌ای، ۱۳۹۱: ۱۲۲)

پیامدهای بیداری اسلامی برای آمریکا

الف. آمریکایی‌ها با شعار حقوق بشر و دموکراسی‌سازی، طرح‌های خود را برای منطقه خاورمیانه معرفی می‌کردند و در تحقق آن به دنبال تقویت جایگاه خود در میان افکار عمومی جهان اسلام بودند اما در دستیابی به این هدف ناکام ماندند.

ب. آمریکا در چارچوب سیاست تثبیت هژمونی منطقه‌ای خود به دنبال سرکوب جریان‌های اصیل بیداری اسلامی بود، اما امروز جریان‌های اصیل اسلامی در تمام کشورهای اسلامی و عربی به‌ویژه کشورهای هدف «لبنان، فلسطین و عراق» به مهم‌ترین نیروهای سیاسی و اجتماعی جهان عرب مبدل شده‌اند، جریان‌های شیعه و سنی اصیل با تکیه به تاکتیک‌ها و روش‌های عقلایی و کارساز جهان تشیع به محوریت ایران جبهه مقاومت در برابر هژمون‌طلبی آمریکا را شکل داده‌اند.

ج. نکته سوم، اینکه بیداری اسلامی باعث بحران مشروعیت و مقبولیت سیاسی برای پایگاه‌های سیاسی و فرهنگی و حتی امنیتی آمریکا و عوامل آن در منطقه شده است.

د. نکته مهم‌تر اینکه، ظهور بیداری اسلامی باعث به هم خوردن ثبات و دوام و کارآمدی راهبردهای غرب در سطح بین‌المللی و مدیریت بحران‌ها از ناحیه آمریکا و متحدانش شده است. به‌همین دلیل است که جبهه صهیونیسم مسیحی تمام امکانات خود را بسیج کرده است تا منازعه خود با جهان اسلام و جبهه مقاومت را که در نقطه سرنوشت‌ساز خود قرار دارد به نفع خود تغییر دهد. مقاومت نیز با علم به این مقاصد غرب، چشم‌انداز آینده را در نتیجه فینال تقابل با غرب تصور می‌کند.

موضع غرب در بیداری اسلامی منطقه

در خصوص موضع غرب در قبال بیداری می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت:

۱. دخالت قدرت‌های بزرگ در پوشش همکاری

از جمله عوامل مهم اثرگذار در جامعه عرب که تا حد زیادی موجبات نارضایتی مردم را فراهم

کرده است، دخالت‌های بی‌مورد قدرت‌های خارجی غربی در این کشورهاست که عمدتاً در پوشش همکاری انجام می‌شود. از آغاز پیدایش دولت‌های مستقل عربی پس از جنگ جهانی دوم، چالش‌های فراوانی پیش روی اقتدار سیاسی حاکم بر کشورهای منطقه وجود داشته است که می‌توان از آن با عنوان بحران اقتدار نام برد. (دلفروز، ۱۳۸۰: ۱۲۵) حاکمان کشورهای عربی، به‌ناچار، برای حفظ حکومتشان، در کنار تقویت قوای نظامی، به اتحاد با کشورهای خارجی روی آوردند که پیامدهای آن باعث خفقان و متعاقباً، کاهش بیشتر مشروعیتشان شد. برای مثال، مصر خواهان برقراری ارتباط و اتحاد با اروپا بود. اتحادیه اروپا که طبق سند راهبرد امنیت اروپا، امنیت خود را در سایه ثبات همسایگان موافق خود می‌داند، همواره درصدد است طی طرحی موسوم به «طرح عمل سیاست همسایگان اروپا» (پوراسماعیلی، ۱۳۹۰)، با بهبود وضعیت سیاسی - اجتماعی این کشورها، سوپاپ اطمینانی برای ثبات آنها تعبیه کند که موجب حفظ فضای امنیتی اروپا در منطقه شود. چون تلاش‌های اروپا در این موارد در جهت حمایت همه‌جانبه از دیکتاتورهای عرب برای حفظ ثبات و تامین منافع خود بوده است، خواسته‌های مردم منطقه از سوی اروپا نادیده گرفته شده و این امر، به نارضایتی‌های گسترده در جامعه عرب انجامیده است.

از سوی دیگر، آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر بین‌المللی، درصدد است در راستای پروژه اسلام‌هراسی، ارزش‌های غربی را جایگزین ارزش‌های اسلامی کند. ریچارد نیکسون در مورد سیاست خارجی آمریکا چنین می‌گوید: «سیاست خارجی آمریکا باید به‌گونه‌ای باشد که با رژیم‌های تجدیدنظر طلب همکاری استراتژیک داشته باشد و پیوند خود را با نظام‌های بنیادگرای افراطی و رادیکال، به همکاری تاکتیکی محدود نماید.» (نیکسون، ۱۳۷۱: ۲۴۶) این در حالی است که ارزش‌ها، ساختار و ویژگی‌های هر جامعه، بیش از هر چیز بازتابی است از سطح توسعه، فرهنگ و تاریخ آن. ارزش‌های مختلف و متفاوتی در سطح جهان وجود دارند؛ زیرا جوامع، از پیشینه تاریخی و سطوح فرهنگ و توسعه متفاوتی برخوردارند. بنابراین، تلاش‌های غرب و آمریکا برای جایگزینی ارزش‌های غربی در خاورمیانه عربی، به‌دلیل اینکه فرهنگ ملت عرب با ارزش‌های غربی سخت ناسازگار است، ثمری جز نارضایتی بیشتر مردم ندارد.

۲. سیاست خارجی صلح‌جویانه در قبال رژیم صهیونیستی

بی‌تفاوتی نسبت به مساله فلسطین در سیاست خارجی و برقراری روابط صلح‌جویانه با اسرائیل را می‌توان از جمله دلایل وقوع بیداری اسلامی در کشورهایی چون تونس، مصر و برخی دیگر از کشورهای اسلامی-عربی دانست. رابطه نزدیک رژیم‌های تونس و مصر با رژیم صهیونیستی و کاهش هزینه‌های امنیتی آن، از جمله عوامل مهم بیداری مردم مسلمان در این دو کشور بوده است. جمعیت بالای یهودیان در کشورهای شمال آفریقا، جدا از انگیزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی اسرائیل، عامل مهمی در توجه ویژه رژیم صهیونیستی به کشورهای این منطقه است. علاوه بر این، همکاری گسترده اقتصادی، اطلاعاتی و امنیتی بین اسرائیل و رژیم‌های حاکم بر این کشورها، بخشی از منافع حیاتی اسرائیل به‌شمار می‌رود. هرچند روند بیداری اسلامی را نمی‌توان منشائی برای قطع کامل همکاری این کشورها با رژیم صهیونیستی قلمداد کرد، اما در هر حال نمی‌توان تردید داشت که اسرائیل متحدان مهم منطقه‌ای خود را از دست داده و برگشت به شرایط قبل از وقوع بیداری اسلامی در این کشورها، برای این رژیم غیرممکن است.

قدرت‌های بزرگ غربی، مواضعی دوگانه را در قبال بیداری اسلامی و حرکت‌های مردمی خاورمیانه، اتخاذ کردند. این قدرت‌ها، به‌ویژه آمریکا در مورد برخورد با این جنبش‌ها و حرکت‌های مردمی، در موارد متعدد یکسان عمل نکردند. آمریکا همواره سنت دیرپای پی‌گیری سیاست‌های سلطه‌جویانه، ناپخته و خشن را به‌ویژه در خاورمیانه دنبال کرده است. در واقع، از دید آمریکاییان، جهان به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. حوزه صلح؛ شامل کشورهایی است که دارای ارزش‌های لیبرالی هستند یا در جهت ارزش‌های لیبرال در حرکتند؛ و ۲. حوزه آشوب؛ شامل کشورهایی است که ارزش‌هایی غیر از ارزش‌های لیبرال دارند و به‌عبارتی، ارزش‌های غیرآمریکایی دارند. آمریکا که در ابتدا به حمایت از رژیم مبارک پرداخت، راهبرد خود را در چارچوب این تئوری مطرح کرده است. بر پایه این راهبرد، ایالات متحده تمام تلاش خود را می‌کند که ضمن حمایت از حرکت‌های مردمی منطقه، ارزش‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در جهت منافع و ارزش‌های آمریکایی است را در منطقه جایگزین کند. این در حالی

است که ارزش‌ها و ساختارهای فرهنگی جامعه عرب که به‌طور موثری از اسلام قوام می‌یابد، نمی‌تواند پذیرای ارزش‌های آمریکایی باشد. (کاکا شمشادی، ۱۳۹۳: ۱۱۷)

۳. اسلام‌ستیزی

با اوج‌گیری بیداری اسلامی در کشورهای تونس، لیبی، بحرین، یمن و ... که تبعاتی چون «پررنگ شدن حضور جریان‌های اسلامی در صحنه سیاسی»، «تضعیف پایگاه‌های منطقه‌ای آمریکا و متحدانش در خاورمیانه» و همچنین «تقویت محور مقاومت در منطقه» را به‌دنبال داشت، دستگاه امنیتی - دیپلماسی ایالات متحده و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن همچون قطر، ترکیه و عربستان را بر آن داشت که مهار خیزش‌های عظیم مردمی را در برنامه کار خود قرار دهند. حفظ نهادهای امنیتی، نظامی و سیاسی در تونس به‌دنبال فرار بن علی؛ مداخله نظامی ناتو در لیبی و تلاش برای به حاشیه راندن نیروهای مردمی و انقلابی در جریان شکل‌گیری دولت انتقالی؛ حفظ ارتش و نهاد امنیتی در مصر و در تنگنا قرار دادن اخوان المسلمین به‌عنوان رهبر جریان‌های اسلامی در این کشور برای به چالش کشیدن منافع آمریکا در قاهره؛ تلاش برای کنترل بحران در یمن به‌عنوان ستون فقرات امنیت ملی عربستان سعودی، مهم‌ترین هم‌پیمان عرب آمریکا در منطقه؛ سرکوب قیام مردم بحرین با سیاست مشتش آهنین و تلاش برای بازگرداندن ثبات به این کشور از طریق ارسال سلاح و مستشار نظامی به بحرین؛ و دست آخر هم بحران آفرینی و ماجراجویی در سوریه برای فرار به جلو و ضربه زدن به محور مقاومت باعث شد تا بسیاری از کارشناسان سیاسی از مهار انقلاب‌های مردمی توسط سیاستمداران آمریکایی سخن به‌میان آورند. در این بین، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس که همگی دارای حکومت پادشاهی و دیکتاتوری بوده و بازپچه دست آمریکا هستند، به‌دلیل نگرانی شدید از سرایت این بیداری اسلامی در کشورهای خود، با هدایت آمریکا و به‌طور کلی غرب در صدد سرکوب هرگونه اعتراضات مردمی در این کشورها برآمدند که البته مهم‌ترین نقش را در این زمینه، کشور عربستان سعودی ایفا می‌کند.

در این رابطه می‌بینیم که چگونه نظام دیکتاتوری بحرین پس از ناکامی از مقابله با

خواسته‌های مردمی آن کشور، از عربستان و سایر کشورهای عربی خلیج فارس استمداد می‌طلبید و به کمک این حکومت‌های دست‌نشانده غرب، دست به سرکوب خونین مردم مظلوم و ستمدیده آن کشور می‌زدند. (موسوی‌زاده وابسته فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در سوریه)

ضدیت و دشمنی آشکار و تاریخی غالب مسیحیان و یهودیان با اسلام و مسلمین در قرن اخیر با بیداری اسلامی و حرکت اجتماعی—سیاسی و با حضور مسلمانان در صحنه بین‌المللی تشدید شد. اقدامات اروپا و اخیراً آمریکا در جنگ با اسلام بسیار گسترده و جدی است. فروپاشی خلافت عثمانی، تأسیس رژیم غاصب اسرائیل، تأسیس سلسله پهلوی، نابودی ثروت‌های مادی و معنوی مسلمانان، ایجاد تفرقه و جنگ مستمر در میان مسلمانان، رواج ملی‌گرایی و ملت‌پرستی و جلوگیری از تحقق امت به‌معنای واقعی آن، مبارزه همه‌جانبه و گسترده با انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران و تبلیغ بر ضد مسلمانان، بخشی از اقداماتی است که ناشی از دشمنی دولت‌های استکباری با اسلام و حضور مسلمانان در صحنه‌های ملی و بین‌المللی برای حفاظت و دفاع از هویت و منافع خود می‌باشد. کوشش برای شکل دادن و بنیان‌گذاری نظامی جدید که با جهان‌بینی مادی و سلطه‌گرا در تضاد است و تلاش برای تحقق نظام دیگری متفاوت از نظام تحمیلی «دولت—ملت» به‌عبارت دیگر حرکت در جهت هم‌گرایی و در نهایت وحدت جهان اسلام به‌منظور مقابله با سلطه فرهنگی و ارزشی غرب و احیای فرهنگ و ارزش‌های دینی—توحیدی، نگرانی دیگر است که علت بسیج امکانات و جنگ بر ضد بیداری اسلامی شده است. (بی‌نام، بی‌تا)

۴. تسلط بر نفت و بازار منطقه

پس از جنگ جهانی اول و با شدت بیشتری بعد از جنگ جهانی دوم، نفت به صورت کالایی راهبردی، مهم و حیاتی برای اقتصاد قدرت‌های بزرگ شد. به‌گونه‌ای که تسلط بر کشورهای صادرکننده نفت به‌ویژه در خاورمیانه، محور سیاست خارجی و بین‌المللی دولت‌های بزرگ گردید. غرب تلاش گسترده‌ای کرد تا منافع دسترسی شوروی به منافع منطقه بشود و لذا تسلط بر ایران برای شرق و غرب به‌صورت اساسی‌ترین سیاست ثابت آنها درآمده بود. از این‌رو اتحاد موضع شرق و غرب در مقابله با نهضت اسلامی ملت ایران از معدود مواردی بود که پس از جنگ جهانی دوم اتفاق

افتاد؛ زیرا خود را در مقابل دشمن مشترکی می‌دیدند که سلطه‌جویی استکبار را نمی‌پذیرفت و با فرهنگ و ارزش‌های جدیدی به صحنه سیاسی و مبارزاتی آمده است. بخش عمده‌ای از سیاست‌ها و اقدامات دولت‌های بزرگ در خاورمیانه به سیاست‌های نفتی معروف است. اکنون در صحنه بین‌المللی سه مقوله بیداری اسلامی، نفت و خاورمیانه آن چنان به یکدیگر وابسته شده‌اند که مسائل و جریان‌های فکری، اقتصادی و ژئوپلیتیکی جهان را تحت‌الشعاع خود قرار داده و به گونه‌ای است که جدا کردن آنها از یکدیگر غیرممکن شده است.

ارائه طرح «خاورمیانه بزرگ» در راستای تحقق دو هدف مهم و حل دو معضل جدی استکبار غرب در منطقه می‌باشد. تسلط بر خاورمیانه به منزله اولین مرحله اجرای تک قطبی کردن جهان، و بهره‌گیری از نفت و دلارهای حاصل از فروش آن برای تامین هزینه‌های اجرای پروژه قلدر محله شدن است. مهار و یا انحراف بیداری اسلامی و پیاده کردن فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی دو هدف راهبردی دیگر برای پیروزی در اولین مرحله اجرای طرح راهبردی قرن ۲۱ آمریکا و سیاست منزوی کردن رقبا و انحصاری کردن قدرت ایالات متحده می‌باشد. در واقع آمریکا با تسلط بر نفت و بازار خاورمیانه، از کلیه دولت‌های دیگر باج ارزان فروشی نفت و دریافت مابه‌التفاوت با قیمت واقعی، و دریافت بخشی از سود حاصل از فروش کالاها را در این منطقه، به‌عنوان ژاندارم و حافظ و حاکم منطقه خواهد گرفت. اگرچه تاکنون به‌رغم تلاش‌ها و هزینه‌های بسیار و از دست دادن حیثیت و آبرو نتوانسته‌است کاملاً به خواسته‌های خود برسد، ولی از آنجا که طرح بلندمدت می‌باشد، ممکن است با وجود تهدیدات و معضلات پیچیده این تلاش‌ها ادامه پیدا کند. میزان و چگونگی موفقیت یا شکست طرح بستگی به قدرت جنبش‌های اسلامی و مقاومت آنها و گسترش و تعمیق بیداری اسلامی دارد.

۵ براندازی جمهوری اسلامی ایران

موقعیت راهبردی و ژئواستراتژیک ایران همیشه و به‌ویژه در دو قرن اخیر مورد توجه دولت‌های بزرگ بوده است. تلاش پرتغالی‌ها، هلندی‌ها، روس‌ها، عثمانی‌ها، انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها و حتی افغان‌ها! (در دوره صفویه) برای تسلط بر ایران بخشی از تاریخ پرفراز و نشیب قرون معاصر این کشور

است. با تسلط مشترک آمریکا — انگلیس بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ایران در سیاست جهانی قدرت‌های بزرگ از موقعیت ویژه‌ای برخوردار شد و رژیم وابسته و فاسد پهلوی آنچنان در خدمت منافع غرب به‌ویژه آمریکا بود که کیسینجر گفت: «شاه نادرترین متحد آمریکا در جهان و یک هم‌پیمان نامشروط بود.» (ماروین، ۱۳۷۰: ۳۹۶) انقلاب اسلامی در ایران به دلایل متعدد نمی‌توانست برای غرب به‌ویژه آمریکا قابل قبول و قابل تحمل باشد. لذا از همان اولین روزهای پس از پیروزی انقلاب تلاش‌های گسترده در اشکال گوناگون برای براندازی و یا حداقل تغییر رفتار و استحاله فرهنگی آغاز شد. مجموعه اقدامات و چالش‌های آمریکا و ایران و دلایل هریک از آنها خود به‌تنهایی تحقیر جداگانه‌ای را می‌طلبد. «... آمریکا ایران را نیروی هدایت‌کننده در پشت خیلی از ستیزه‌جویی‌های اسلام‌گرایان در جهان می‌بیند. این دغدغه و عطف توجه به ایران تحت حاکمیت روحانیون نه‌تنها ناشی از تجربه تلخ این کشور در طول بحران گروگان‌ها، بلکه به دلایل هراس این کشور از ایدئولوژی اسلام انقلاب ایران نیز هست... از این‌رو، تمایز نظری که مقامات ایالات متحده بین اسلام‌گرایان میانه‌رو و جنگ‌سالار قائل می‌شوند، در مورد ایران کاربرد ندارد... مسأله ایران رویکردی را که ایالات متحده به اسلام‌گرایان داشته است روشن می‌سازد. سردرگمی فکری ایالات متحده درباره بیداری اسلامی و سوءظن این کشور به اسلام‌گرایان را نمی‌توان بدون رمزگشایی از علل هراس عمیق دستگاه سیاست خارجی آمریکا از ایران فهمید. چنین به‌نظر می‌رسد که واشنگتن از انقلاب ایران به‌عنوان معیار اولیه برای سنجش اسلام‌گرای احیا شده در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا استفاده می‌کند. در این زمینه، سیاست آمریکا در قبال ایران، پیامدهای گسترده‌تری برای روابط آمریکا با اسلام‌گرایان در همه مناطق جهان دارد.» (فواز، ۵۸-۵۹) با توجه به اینکه مواضع کلی غرب در منطقه بیان گردید، پرواضح است که موضع غرب در تک‌تک کشورهای که در آنها بیداری اسلامی صورت گرفته، مورد بررسی قرار داده شود.

موضع‌گیری غرب نسبت به بیداری اسلامی تونس

نظام‌های غربی مسلط بر جهان، سیاست‌های خصمانه بسیاری را علیه انواع جریان‌های اسلامی به‌کار برده‌اند و این یکی از دلایل اصلی است که بر آینده این جنبش‌ها اثر گذاشته است.

هرچند نظام‌های غربی به صورت مستقیم با این جنبش‌ها و جریان‌ها به رویارویی نپرداخته‌اند و بیشتر از قدرت نرم مانند وسایل ارتباط جمعی، آکادمی‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی و همچنین تاثیر مستمر بر رؤسای کشورهای عربی استفاده کرده‌اند، نه تنها شاهد وقوع حوادث بسیاری بوده‌ایم که سعی داشته‌اند چهره انسان مسلمان را زشت جلوه دهند، بلکه بارها و مکرر تلاش کرده‌اند از طریق فیلم‌ها و مجلات و به اسم آزادی بیان به ساحت مقدس پیامبر امت (ص) بی احترامی کنند. همچنین تلاش‌های بسیاری از سوی کشورهای غربی صورت گرفته تا اسلام سیاسی معینی را به شیوه غربی سازمان دهند که از هرگونه اصالت محمدی تهی باشد. این اسلام غربی مانعی در مقابل بیداری اسلامی حقیقی خواهد بود و در جهت متفرق ساختن برنامه‌های وحدت و تقریب اسلامی پیش خواهد رفت. جنگ سختی بین دو فرهنگ و دیدگاه و دو تفسیر از ارزش‌ها و امور در خواهد گرفت، آن گونه که در تاریخ گذشته اسلام نیز سابقه چنین جنگ و تعارضی وجود داشته و آن، جنگ میان آگاهی و گمراهی است؛ جنگ میان ایمان و نفاق که روش‌ها و گونه‌های جدید و پیچیده‌ای را از حوادث گذشته نمونه‌برداری کرده است.

تلاش‌های غربی در مبارزه با جریان‌های اسلامی در تونس در دو مرحله نمود پیدا کرده است: نخست قبل از انقلاب و دوم پس از انقلاب؛ به طوری که برخی از پژوهشگران بر این باورند که پدیده غربی سازی در تونس، زاده دوره حکمرانی بورقیه نیست، بلکه تماس و ارتباط تونس با تمدن غرب به زمانی پیش از دوره بورقیه باز می گردد و تونس و مصر از پیش گام‌ترین کشورهای عربی در عرصه ارتباط با تمدن غربی و تقلید از آن هستند. همچنین این دو کشور همواره کوشیده‌اند تا پذیرای راه کارهای عملی و مفید تمدن غربی در زمینه مؤسسات و وسایل مادی باشند؛ جنگ میان قدیم و جدید، اصالت و تجدد، اسلامی سازی و غربی سازی پدیده‌ای نیست که به تونس اختصاص داشته باشد، بلکه این پدیده به خاطر سلطه استعماری غرب بر کشورهای عربی و اسلامی، در میان آنها عمومی و فراگیر است. بعد از استقلال تونس و به حکومت رسیدن بورقیه - یا آسان شدن رسیدن او به حکم از سوی نیروهای فرانسوی - پدیده غربی سازی وارد مرحله واقعی تری شد و این امر هنگامی روی داد که حبیب بورقیه و افراد نخبه حاکم که دارای تمایلات فرانسوی بودند، شروع به اجرای پروژه غربی ساختن و بنیان گذاردن حکومتی ملی و

نوگرا کردند، به همین منظور سیستم حکومتی جدید پاره‌ای از قوانین و تصمیمات جدید را صادر کرد، مثلاً شوراهای شرعی و دادگاه‌های دینی را لغو کرد و خبر از صدور مجله احوال شخصی داد که به سبب تناقض برخی از بندهای آن با احکام شریعت اسلام، مناقشه برانگیز شد، همچنین حکم به الغای مؤسسه اوقاف صادر کرد و زندان‌ها را منحل کرده و مؤسسات علمی زیتونیه را به وزارت تربیت ملحق کرد و دانشگاه تونس جایگزین ملی دانشگاه زیتونیه گردید. همچنین می‌توانیم اقدامات غربی در مقابله با بیداری اسلامی در تونس را در موضع‌گیری‌های عمومی فرانسه و آمریکا خلاصه کنیم که در دوران ریاست جمهوری بورقیبه یا زین‌العابدین بن علی همواره پشتیبان نظام‌های سکولار تونس بوده است. (عبدالکریم یاسر، ۱۳۹۲: ۴۰۲-۴۰۱)

چنان‌چه فرانسه پیشتر نگرانی شدید خود را از رشد و پیشرفت حرکت «اتجاه اسلامی» اعلام کرد و نظام سکولار حبیب بورقیبه را در پایان دادن به فعالیت‌های این جریان اسلامی پشتیبانی کرد. همچنین فرانسه موضع‌گیری مشابهی را نسبت به زین‌العابدین بن علی که فرصت فعالیت قانونی از جنبش تونس نهضت به رهبری راشد الغنوشی را سلب کرده بود، اتخاذ کرد. این اقدام باعث بروز رویارویی بین جنبش نهضت و حکومت بن علی گردید که با بازداشت اعضای جنبش و رهبران بارز آن از جمله راشد الغنوشی و عبدالفتاح مورو و دیگران پایان یافت و افراد بازداشت شده روانه دادگاه‌ها شدند و سال‌های متمادی را در زندان به سر بردند.

اما پس از شعله‌ور شدن انقلاب مردم تونس در ۱۴ ژانویه و سقوط نظام حکومتی به ریاست زین‌العابدین بن علی و فرار او از کشور، جریان‌های اسلامی نفس راحتی کشیدند و فضای مناسبی فراهم شد تا بتوانند سرانجام پس از گذشت سال‌ها ظلم و ستم برنامه‌ریزی شده در انتخابات شرکت کنند. اما این فرصت، فرصت ایده‌آلی نبود که جنبش اسلامی از طریق آن بتواند به راحتی وارد فضای سیاسی کشور شود و مدل سیاسی مورد نظر خود که مطابق با اصول اسلامی است را تطبیق دهد و این مساله به خاطر وجود نیروهای سکولار، لیبرال و سوسیالیستی بود که کشورهای غربی از آنها حمایت می‌کردند. بنابراین تنها مدلی که امکان تطبیقش وجود داشت همان مدل دموکراسی غربی بود و این تناقض، ماموریت گروه‌های اسلام‌گرای تونس را در جریان بیداری اسلامی با مشکل مواجه می‌کرد. اما واشنگتن زودتر از موعد به نیروهای اسلامی میانه‌رو

در شرق و غرب منطقه عربی روی خوش نشان داد، به طوری که پشتیبانی خود را به صورت علنی از آنان اعلام کرد، جز اینکه این پشتیبانی مشروط به محقق ساختن شرایطی بود از جمله: اِعمال دموکراسی غربی و پیروی از اقتصاد سرمایه داری. (روزنامه کیهان، ۱۳۸۹/۱۱/۱۸)

پس با وجود اینکه ایالت متحده از روش های اقتصادی به منظور تاثیر گذاشتن بر این نوع جریان اسلامی استفاده نکرد، از سیاست تشویق و تنبیه (هویج و چماق) مخصوصا برای قانع کردن جریان های اسلامی که به مسند قدرت رسیده بودند سود جست. این در حالی بود که ابزار اقتصادی که ایالات متحده به وسیله آن به بسط قدرت و نفوذ خود می پرداخت، قوی ترین ابزاری بود که امکان استفاده از آن در سایه اوضاع اقتصادی و معیشتی سخت حاکم بر تونس و سایر کشورهای بیداری اسلامی وجود داشت و به رغم اینکه گروهی از متفکران و سیاستمداران فرانسوی در آوریل ۲۰۰۷ به گزارش «ابن رشد» درباره سیاست اتخاذ شده از سوی فرانسه در تعامل با کشورهای عربی، عمل کردند. این گزارش به فرانسه توصیه می کرد که به صورت غیرمستقیم از جنبش های اسلامی میانه رو استقبال کند. اما سارکوزی به این گزارش توجه نکرد و به پشتیبانی از نظام های دیکتاتوری و مخصوصا حکومت بن علی ادامه داد.

آنگاه سه روز پس از پیروزی حزب نهضت در تونس، فرانسه تاکید کرد که این کشور همچنان مراقب رعایت احترام به حقوق انسان، اصول دموکراسی و مخصوصا تنوع فرهنگی، دینی و مساوات بین زن و مرد باقی خواهد ماند، حال آنکه سعی می کرد با تاکید بر موضع گیری های میانه حزب نهضت از میزان اسلامی بودن این حزب بکاهد. از سوی دیگر، فرانسه این حزب را از نادیده گرفتن خطوط قرمز در حوزه سیاست خارجی و حقوق انسانی بر حذر داشت. این نکته، شاخص مهمی در شناخت موضع واقعی فرانسه نسبت به جنبش عربی — اسلامی است. اما انگلیس از همان آغاز سعی داشت که تغییرات ایجاد شده در جهان عرب را درک و با رهبران جدیدی که به مسند قدرت رسیده اند ارتباط برقرار کند. کاترین اشتون نماینده ارشد سیاست خارجی و امنیت اتحادیه اروپا نیز تاکید کرد که اروپا آمادگی خود را برای همکاری با احزاب اسلامی جدید در منطقه اعلام کرده است. (عبدالکریم یاسر، ۱۳۹۲: ۴۰۴)

مقام معظم رهبری وابستگی به آمریکا را یکی از علل قیام مردم تونس علیه سردمداران شان

عنوان کرده و بیان کردند: آمریکایی‌ها مایل نیستند این موضوع گفته شود که علت قیام مردم تونس و اوج آن در مصر «وابستگی» است. اما این حقیقت قضیه است، البته در تونس یک تغییر سطحی انجام شد و رئیس‌جمهور آن فرار کرد اما دستگاه او هنوز سر کار است و خدا کند مردم در کشور تونس به‌درستی به موقعیت خود توجه کنند و مبدا دشمن بتواند آنها را فریب دهد. (خبرگزاری جهان، ۱۳۸۹/۱۱/۱۵) در تونس نیز این رئیس‌جمهور فراری، بن‌علی، به‌طور کامل وابسته به آمریکا بود و حتی گزارش‌هایی داریم که وی وابسته به سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) بود. (سایت مقام معظم رهبری، ۱۳۸۹/۱۱/۱۵)

مداخله غرب در بیداری اسلامی در یمن

بعد از آنکه مردم انقلابی یمن، نیمه راه را به سوی پیروزی در انقلاب با موفقیت طی کردند، آمریکایی‌ها با همکاری کشورهای حاشیه خلیج فارس و ارایه طرحی که به (طرح خلیج) شهرت یافت، پیشروی به سوی پیروزی در نیمه دیگر را ناکام گذاشتند، با این حال تغییرات محسوسی در سیستم سیاسی حاکم بر یمن حاصل نشد. انقلاب مردم یمن علیه دیکتاتوری صالح با تأیید و هم‌دردی کشورهای عربی و اسلامی مواجه شد، به‌طوری که بیشتر دولت‌ها حمایت خود را از تظاهرات مردم یمن اعلام کردند، جمهوری اسلامی ایران نیز حمایت خود را از تظاهرات اعتراضی مردم یمن اعلام کرد و ۲۵۲ نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی بیانیه‌ای را در تاریخ ۲۰۱۱/۰۳/۱۵ در حمایت از جنبش مردم یمن صادر کردند و نیروهای ارتش و پلیس را به پذیرش مسئولیت تاریخی خود، پشتیبانی از مردم مظلوم و برداشتن گام نهایی در راه براندازی حاکمان جنایت‌کار فرا خواندند.

میزان دخالت غربی در انقلاب مردم یمن با وجود حضور سفیر آمریکا در صنعاء، به بالاترین میزان دخالت در امور داخلی یک کشور رسیده است، تا جایی که سفیر آمریکا به‌عنوان حاکم کنونی بر سیاست یمن شناخته می‌شود. خطر حضور آمریکا در یمن به‌وضوح قابل مشاهده است. میزان این حضور به سطح خطرناکی رسیده و به پیشرفت‌های بسیاری در عرصه سیاست یمن دست یافته است. این حضور با تسلط بر دریا آغاز شد؛ حضور در دریای سرخ، خلیج عدن و

دریای عرب، نیروهای آمریکایی به صورت کامل بر دریاهای اطراف یمن تسلط یافتند. سپس حضور در فضای هوایی یمن را برای خود جایز شمردند و هواپیماهای آنان به صورت واضح فضای هوایی یمن را در می نوردید و خود نیز به این حضور اذعان می کردند. آنگاه به مرحله جدیدی رسیدند و هواپیماهای خود را در فضای هوایی اغلب استان های یمن به پرواز درآوردند، هواپیماهای نظامی، جنگنده ها و هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی به صورت شبانه روز به جاسوسی در فضای هوایی یمن می پرداختند، سپس در مرحله بعد به بمباران برخی از استان ها پرداختند. آمریکایی ها به همین ترتیب بمباران و عملیات خصمانه خود را در بیشتر از ۹ استان یمن ادامه می دادند، در حالی که سیاستمداران یمن ساکت مانده و گویا در خواب بودند و خود را در قبال آنچه اتفاق می افتاد به نادانی می زدند، با وجود این اوضاع، نیروهای آمریکایی در طمع ورزی خود پیش رفتند و نیروهای زمینی خود را وارد خاک یمن و مهم ترین پایگاه نظامی این کشور؛ یعنی پایگاه عنند کردند و سپس در کمپ های نظامی دیگر حضور یافتند. به پایگاه هوایی دیلمی که متعلق به نیروی هوایی یمن بود حمله کردند و کنترل آن را به دست گرفتند و سرانجام در خطرناک ترین مرحله وارد قلب یمن؛ یعنی صنعاء شدند. نیروی نظامی در هنگ مارینز که در شیراتون قرار گرفته بود تا در ادامه زره پوش ها و ماشین های نظامی آمریکایی برای پشتیبانی و تقویت آن فرستاده شود، در روزهای اخیر نیز با وجود اهانت نیروهای آمریکایی به ساحت مقدس پیامبر (ص)، وزارت دفاع آمریکا اعلام کرد که یگانی از نیروهای پیاده نظام خود را به صنعاء خواهد فرستاد. (کاظم البیضانی، ۱۳۹۲: ۴۰۵)

هنگامی که سربازان، جنگ افزارها و ماشین های نظامی آمریکا به پایتخت یمن رسیدند، کیست که در مورد حقیقت این حوادث دچار تردید شود یا از درک و فهم آن عاجز بماند و خود را به شیروان در صنعاء، پایگاه عنند در لحج، پایگاه هوایی دیلمی یا هر مکانی که نیروهای آمریکایی در آنجا حضور دارند نرساند؟ و در واقعیت چنین نیز شد.

عبدالملک حوثی رهبر حوثی هاست. وقتی از او درباره دخالت آمریکا در یمن سؤال شد: «نیروهای آمریکایی به چه دلیل به یمن آمده اند؟ آیا آمده اند تا در این کشور بخوابند؟ آیا آمده اند تا برای آنها پایگاه هایی به منظور خواب و استراحت ساخته شود؟» حوثی در پاسخ می گوید:

«خیر؛ نیروهای آمریکایی با همان رویکرد استعماری، یهودی، صهیونی آمده‌اند، آنان در قالب دشمنان استعمارگر آمده‌اند، آمده‌اند تا ملت مسلمان یمن را هدف قرار دهند. آنان با همان انگیزه خصمانه خود آمده‌اند، آمده‌اند تا دسیسه‌چینی‌های خود را تقویت بخشند. آنان به قصد غلبه کردن و چیره شدن بر یمن آمده‌اند، آمده‌اند تا بر ملت و خاک یمن تسلط یابند، تا سلطه خود را بر تمام اوضاع یمن بگسترانند.» (کاظم البیضانی، ۱۳۹۲: ۴۰۶)

دسیسه‌چینی‌ها بر ضد این انقلاب آغاز گردید و نخستین توطئه، طرح اجرای گفتگو بین احزاب دیدار مشترک با نظام بود تا پس از آن در میان توده مردم چنین جا افتد که نظام جز با به‌راه انداختن طرح و گفتگو کنار نمی‌رود، اما گفتگوها و عوام فریبی‌های رد و بدل شده بین نظام و احزاب دیدار مشترک ثمربخش نبود و هنگامی که از نزدیک به بررسی و تعقیب اوضاع پرداختیم، دریافتیم که سفیر آمریکا- نماینده بلندپایه ایالات متحده - در چارچوب به شکست کشاندن و منحرف کردن انقلاب در حال فعالیت است، چنان که سفیر آمریکا نقش مهمی را در آرام کردن توده مردم یمن در خیابان به عهده داشت، دیدارهای او با رهبران نظامی، قبیله‌ای و سیاسی و همچنین برخی از رهبران تشکیلاتی جوانان انقلاب در میادین تغییر، تصادفی و بی‌برنامه یا به خاطر علاقه به اصلاح اوضاع بحرانی یمن و خارج ساختن این کشور از اوضاعی که هر روز وخیم‌تر می‌شد، نبوده است.

طرح و پروژه آمریکا پس از انقلاب یمن و بیشتر آشکار شدن امور، تحت عناوین واضح‌تری به تکاپو افتاد:

۱. **عنوان فرقه‌ای:** مانند اتفاقاتی که در طول سال گذشته در کتاف القطعه روی داد و سید از اعترافاتی علنی سخن گفته است که از سوی سفارت آمریکا منتشر گردید و در آن به این نکته اشاره شده که این سفارت از وقوع چنین اتفاقاتی جانب‌داری می‌کرده است.

۲. **عنوان قبیله‌ای:** آمریکایی‌ها برنامه‌ریزی می‌کردند تا قبایل مختلف را برای آغاز جنگی جدید با حوثی‌ها تحت عنوان جنگ قبیله‌ای سوق دهند.

۳. **عنوان حزبی:** مواضع حزب اصلاح منتسب به اخوان المسلمین که با پروژه آمریکا در یمن همراهی و سازگاری دارد و وارد شدن به درگیری احزاب که از آن به‌عنوان فرآیند سیاسی یاد می‌شود.

انقلاب یمن که از آن به عنوان انقلاب مسالمت آمیز یاد می شود، از برآورده کردن خواسته های تظاهرکنندگان در جریان نهضت اسلامی آنان علیه ظلم و دیکتاتوری عاجز ماند، ظلم و ستمی که بعد از سال ۱۹۹۰ در حق مردم یمن اعمال می شود، همچنین نقض حقوق مردم در جنوب و گروه های اسلامی در شمال را نیز نمی توان نادیده گرفت، این اوضاع باعث شده تا حوثی های شمال خون های بسیاری را در طول شش مرحله جنگ با حکومت بپردازند، جنگ هایی که نظام ظالم و عربستان سعودی و با پشتیبانی ایالات متحده علیه حوثی ها به راه انداخته اند. همچنین نهضت مردمی در یمن با پشتیبانی جهانی و سازمان های حقوق بشری مواجه نشد، انگار که کشتار تظاهرکنندگان اتفاق نیفتاده و جسدها به آتش کشیده نشده اند، مانند آنچه در آتش سوزی میدان آزادی در تعز روی داد یا هدف گلوله قرار دادن تظاهرکنندگان در صنعاء؛ رسانه های گروهی غربی و مخصوصاً آمریکایی از آنچه در یمن می گذشت دور بودند، شایسته است به این نکته اشاره شود که سوخته شدن انقلابی تونس «محمد بوعزیزی» در رسانه های ارتباط جمعی غرب جایگاه ویژه ای یافت، در صورتی که سوخته شدن صد تظاهرکننده یمنی در میدان «آزادی تعز» رسانه های ارتباط جمعی آمریکا و رسانه های وابسته به سفارت های آمریکا در برخی از کشورهای منادی حقوق بشر و مدافع تظاهرات بر ضد حاکمان را به واکنش و انداخت. (کاظم البیضانی، ۱۳۹۲: ۴۰۸-۴۰۷)

میزان دخالت سفارت آمریکا در امور داخلی یمن، قبل از انقلاب و پس از آن، بر مردم یمن پوشیده نخواهد ماند. دخالت آمریکایی فقط منحصر به سطح سیاسی نبود، بلکه بعد از سال ۲۰۰۳ به سطوح دیگر نیز سرایت کرد، آنگاه که هواپیماهای آمریکایی اقدام به بمباران اماکنی کردند که به گفته آنها افراد وابسته به سازمان تروریستی القاعده در آن حضور داشته اند. بعد از انقلاب نیز عملیات نظامی آمریکا در قالب بمباران شهرها و روستاهای یمنی افزایش یافت و بسیاری از غیرنظامیان، قربانی عملیات نظامی نیروهای آمریکایی شدند. مواضع حکومت آمریکا در قبال شکل گیری انقلاب و نهضت بزرگی که جوانان یمنی به آن دست زدند، مشخص و روشن نبود، برعکس بحرانی که در سوریه اتفاق افتاد و گفتمان سیاسی آمریکا موضع روشنی اتخاذ کرد و به پشتیبانی از گروه های مسلح در آنجا پرداخت. اما هنگامی که پروژه براندازی نظام صالح به

مراحل پایانی خود رسید، آمریکا در جهت حفظ منافع زمینی و هوایی خود در یمن که پیشتر به وسیله نظام سابق تامین می شد، به شدت موضع گیری کرد. بنابراین به سنگ اندازی در مسیر انقلاب پرداخت و در آغاز باعث شعله ور شدن آتش جنگ در جبهه های داخلی یمن گردید، پس به تحریک گروه ها و دسته جات مرتبط با القاعده در جنوب کشور رو آورد، این کار سبب می شد تا فضای سیاسی و نظامی یمن با وجود نزدیکی پیروزی نهضت اسلامی و انقلابیون، نا آرام جلوه کند، سپس بر حجم حملات هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی به بهانه جنگ با القاعده افزوده شد، ولی این حوادث جوانان انقلابی را از گام برداشتن در راه محقق ساختن اهدافشان باز نداشت. (کاظم البیضانی، ۱۳۹۲: ۴۰۹-۴۰۸)

پس از شکست سناریوی به راه اندازی جنگ طائفه های در شمال یمن و آشکار شدن نمایش بی ارزش نیروهای آمریکایی در جنوب و رسوایی آنان در این جبهه، سیاستمداران آمریکایی در کاخ سفید به تغییر سناریوی خود پرداختند و این بار طرح سازمان دادن انفجارها و توطئه های دیگر را اجرایی کردند که به اعتقاد من آخرین طرح آمریکا خواهد بود و هزاران مسلمان را به کام مرگ خواهد فرستاد. آمریکا این طرح را به خوبی در کشورهای اسلامی و عربی و با کشتن بی گناهان از طریق انفجارهای تروریستی به انجام رسانده است و اکنون قصد دارد آن را در یمن نیز اجرایی کند، انفجاری که در میدان «سبعین» روی داد، نقطه آغاز این سناریو بود و به کشته شدن صدها نفر از نیروهای ارتش منجر شد، هدف قرار دادن نیروهای ارتش در جهت تحقق اهدافی صورت می گرفت که نیروهای آمریکایی به ترسیم آن پرداخته بودند، به این ترتیب که آمریکا پس از وقوع این انفجار به سرعت گروهی از متخصصان خود را برای بازسازی ساختار ارتش و تغییر عقیده و دیدگاه آن به یمن روانه کرد تا از این پس، ارتش یمن در خدمت منافع نیروهای آمریکایی گام بردارد و به هر جایی که آنان می خواهند، گسیل داشته شود و فرزندان یمن را وسیله آن هدف قرار دهند و بدین وسیله مجوز و ابزار تعرض و تهاجم به فرزندان ملت یمن در جنوب و شمال را فراهم کنند. (کاظم البیضانی، ۱۳۹۲: ۴۱۰)

موضع‌گیری آمریکا در قبال بیداری اسلامی در بحرین

بحرین دارای دولتی با اکثریت شیعه است که نظامی سنی با حمایت آمریکا بر آن حاکم می‌باشد. بحرین ناو پنجم جنگی آمریکا را پشتیبانی می‌کند و این ناو آمریکایی از حمایت کشورهای حاشیه خلیج فارس برخوردار است. اعتراضات مسالمت‌آمیز در بحرین از تاریخ چهاردهم فوریه ۲۰۱۱ و به شکلی خاص در میان اکثریت شیعه شعله‌ور شد. دلایل و خواسته‌های این اعتراضات در بحرین به شرح زیر است:

۱. لغو قانونی که تمامی قدرت را به پادشاه واگذار می‌کند و درخواست ایجاد یک دولت پادشاهی قانونی برای کم کردن قدرت پادشاه از جایگاه مهم قدرت و دادن قدرت بیشتر به پارلمان (مجلس)؛

۲. درخواست استعفای رئیس‌جمهور، او حدود ۴۰ سال در این پست است و از این جهت قدیمی‌ترین رئیس‌جمهور جهان محسوب می‌شوند؛

۳. حوادث این انقلاب با اعتراضات مردمی که کشور در دهه گذشته شاهد آن بوده در ارتباط بوده است و خواهان اصلاحات سیاسی می‌باشند؛

۴. درخواست عدم اعطای تابعیت بحرینی به گروه‌های خارجی که وارد بحرین شده‌اند و عدم برتری آنها بر اکثریت شیعیان بحرین در سپردن مشاغل دولتی و محل سکونت در حالی که شیعیان ۷۰ درصد جمعیت مردم بحرین را تشکیل می‌دهند و این قشر از بیکاری عمده رنج می‌برند؛ یعنی عدم اشتغال آنها در اغلب وزارت‌خانه‌ها از جمله وزارت کشور و وزارت دفاع و از بحران مسکن نیز رنج می‌برند؛

۵. بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ در کشورهای عربی شروع شد و پیروزی آن در کل از تونس، مصر، لیبی و یمن بود تا نیرویی جدید و آرزویی بزرگ برای بیداری در بحرین باشد. (حسین، ۱۳۹۲: ۴۱۱)

در سایه فشار قدرت حاکم و اصرار آن بر زور، فشار، به حاشیه راندن، تبعیض قومی و ابزار و اختیارات اینترنتی روز چهاردهم فوریه ۲۰۱۱ به‌عنوان روز خشم مردم بحرین انتخاب شد. این خواسته‌ها از طرف طبقه حاکم با سرکوب، قتل، بازداشت و ورود نیروهای زرهی جزیره مواجه

شد؛ با وجود اینکه بیانیه امنیتی میان کشورهای عضو اتحادیه خلیج اجازه دخالت نظامی را برای هیچ یک از کشورهای عضو اتحادیه خلیج بر ضد دشمنان خارجی جایز نمی‌داند. در عمق تحولاتی که در بحرین ایجاد شد (سرکوب و قتل از طرف نظام حاکم بر ضد انقلاب مسالمت‌آمیز)، شاهد پایداری شدن خون مردم بحرین از طرف حکومتی هستیم که مدعی آزادی و دموکراسی است (آمریکا) و براساس مصالح خود با دولت بحرین میان یک انقلاب با انقلاب دیگر تفاوت قایل می‌شود، در حالی که آمریکا یک موضع جدی و عاقلانه در قبال نقض حقوق بشر در بحرین را از طرف طبقه حاکم اتخاذ نمی‌کند. وضعیت در سوریه هم به همین شکل است، آمریکایی‌ها در سوریه همواره گروه‌های مخالف سوری را با حمایت نظامی و مالی تشویق می‌کنند، در حالی که اهمیت نمی‌دهند که درگیر شدن گروه‌های نظامی مخالف حکومت با نیروهای امنیتی سوریه و کشتار آنان با وجود تفاوت در شرایط شروع اعتراضات در دو کشور و مواجهه سوریه با معادلات سیاسی - حکومتی و راهبردهای منطقه‌ای، یک عمل تهدید تروریستی است. زمانی آمریکا خواهان دخالت سازمان ملل برای توقف خشونت‌ها در سوریه می‌شود که بیشتر گزارش‌ها حاکی از آن است که خشونت در سوریه از طرف گروهی است به نام «ارتش آزاد سوریه» که خشونت و اهتمام آمریکا به آن از طریق ایجاد جنگ داخلی و کشتار بر سر هویت بوده است. (حسین، ۱۳۹۲: ۴۱۳-۴۱۲)

سیاست یک بام و دو هوای آمریکا و عدم بی‌طرفی او در قبال تحولات خاورمیانه بر هیچ‌کس پوشیده نیست. کافی است اشاره کنیم که برژینسکی، مشاور امنیت ملی آمریکا در زمان ریاست جمهوری قبلی آمریکا (جیمی کارتر)، گفت: سیاست واشنگتن در قبال سوریه و بحرین یک سیاست منافقانه و مایه شرمساری است، این سیاست برگرفته از تشکیلات حاکم بر سیاست خارجی آمریکاست. آمریکا از جهت نظامی، سیاسی و خبری رهبر ضدانقلابی است که علیه انقلاب مردم بحرین شکل گرفته است و با چهره‌ای نقابدار برای سرکوب اعتراضات مردم بحرین از طریق حمایت از نظام سلطه و موافقت با ورود نیروهای زرهی خلیج اقدام می‌کند. این مساله در قبال سفر رابرت گیتس، وزیر دفاع آمریکا، به عربستان در آغاز اعتراضات مردمی بحرین در ۱۲ فوریه ۲۰۱۱ و دیدار با نایف بن عبدالعزیز، ولیعهد عربستان، روی داد و طبق گزارش‌های

خبرگزاری‌های فرانسه به او گفت: آمریکا خواهان سقوط دولت عربستان همچون دولت مبارک نیست. آمریکا از طریق نظامی در بحرین دخالت خواهد کرد.

موضوع به اینجا ختم نمی‌شود، آمریکا همچنین اجازه ورود نیروهای زرهی جزیره و سرکوب اعتراضات و اشغال بحرین توسط این نیروها را صادر کرد. این همان چیزی است که هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا، بعد از ورود نیروهای زرهی جزیره بر آن تاکید کرد و گفت: «ورود نیروهای زرهی جزیره یک کار قانونی است.» آمریکا از حق نظام حاکم بحرین در به‌کارگیری قدرت برای بازگرداندن امنیت به بحرین سخن گفت و عجیب این است که هم‌زمان خود را مدافع حقوق بشر و آزادی معرفی می‌کند. این همان چیزی است که اوپاما در سخنرانی خود در سال ۲۰۱۱ در مورد اوضاع خاورمیانه بر آن تاکید کرد. سخنرانی او دربرگیرنده کلمات زشت و زنده‌ای بود که نظام مورد حمایت عربستان با نام «حق بازگرداندن امنیت» از آن حمایت کرد. او در سخنرانی خود گفت: «بحرین شریک درازمدت است و ما باید امنیت آن را تامین کنیم.» اما از لحاظ نظامی، آمریکا و کشورهای غربی با سلاح برای سرکوب اعتراضات به بحرین کمک می‌کنند؛ از آن جمله، گازهای اشک‌آور سمی که از جهت جهانی تحریم است. اما از جهت خبری، کانال سی.ان.ان. و بعضی از کانال‌های عربی همراه طرح آمریکایی — صهیونیستی در منطقه، در برابر اعتراضات مردم بحرین سکوت سرسام‌آوری اتخاذ کرده‌اند.

رهبر انقلاب اسلامی، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای به ظلم‌هایی که از جانب غرب متوجه انقلاب بحرین می‌شود تاکید کردند و گفتند: «مساله بحرین از جهت ماهیت کاملاً شبیه دیگر مسائل منطقه است؛ یعنی مساله بحرین هیچ تفاوتی با مساله مصر، تونس و مساله لیبی ندارد، چرا که مردم بحرین ملتی است که حکومتی بر آن حاکم است که حقوق آنها را نادیده می‌گیرد. مردم بحرین با این انقلاب خود خواهان چه هستند؟ مساله اساسی مردم بحرین همان برپایی انتخابات است و اینکه هر انسانی یک رای دارد. آیا این چیز زیادی است؟ براساس ظاهر امور در بحرین انتخابات وجود دارد، امام مردم به‌طور آزادانه حق رای ندارند، به این معنا که هر شخص حق یک رای داشته باشد، و این یک ظلم بر مردم است اینجا است که غربی‌ها فرصت را برای دخالت در امور منطقه از طریق مطرح کردن یک مساله جدید غنیمت شمرده‌اند و آن، مساله شیعه و سنی

است؛ زیرا مردم بیچاره بحرین شیعه هستند و واجب است که هیچ کس در جهان از آنها حمایت نکند، تلویزیون‌هایی که به‌طور مفصل حوادث منطقه را پوشش می‌دهند، در برابر حوادث بحرین سکوت اختیار کرده‌اند و حوادث قتل عام مردم بحرین را منعکس نمی‌کنند، بعضی از افراد کشورهای خلیج فارس - سیاسی یا روزنامه‌نگار- سخنانی پوچ و بی‌معنی را ارایه می‌دهند و می‌گویند مساله بحرین مساله جنگ میان شیعه و سنی است. کدام جنگ میان شیعه و سنی؟ این اعتراض یک ملت است به سبب ظلمی که به آنها می‌شود. این حالت به‌طور کامل در تونس، مصر، لیبی و یمن وجود دارد و هیچ تفاوتی بین این و آن نیست. آمریکایی‌ها خوشحالند که توانسته‌اند با بوق‌های تبلیغاتی این تفکر را در منطقه رواج دهند که مساله بحرین اختلاف میان شیعه و سنی است و با این کار به هدف خود می‌رسند و با جلوگیری از تقدیم کمک‌هایی که برخی به فکر آن هستند، و هم‌زمان ماهیت امور را تغییر می‌دهند.» (روزنامه ابتکار، ۱۳۹۰/۳/۱۶)

بنا به آنچه گفته شد، آمریکا بر این باور است که تغییر نظام بحرین که یک هم‌پیمان راهبردی او محسوب می‌شود، تهدیدی برای منافع آمریکاست و نظامی هم‌پیمان جمهوری اسلامی خواهد شد و این چیزی است که آمریکا آن را نمی‌پذیرد و مجلس روابط خارجی نیز بر این امر تاکید دارد؛ مجلسی که بر مرکز تصمیم‌گیری آمریکا تاثیرگذار است و در پنجم کانون اول سال ۲۰۰۶ به ریاست ریشارد هاس در جلسه‌ای با عنوان «بررسی هلال شیعه و تاثیر آن بر سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه» تشکیل جلسه داد، نتیجه آن جلسه برداشتن قدرت سیاسی-جغرافیایی شیعه در خاورمیانه بر پایه ایجاد تحولات چشم‌گیر دموکراتیک در منطقه بود، قدرتی که ممکن است در تعرض با منافع آمریکا در خاورمیانه باشد، همان‌گونه که بحرین از مهم‌ترین پایه‌های راهبردی نظامی آمریکا به‌شمار می‌رود و دلیل آن هم وجود ناوگان پنجم جنگی آمریکا در پایگاه نظامی فجیره است که حدود ۵۰۰۰ نفر نیروی آمریکایی را شامل می‌شود. امضای درازمدت با بحرین در فوریه ۲۰۰۸ انجام شد که به موجب آن ناوگان پنجم جنگی آمریکا به‌مدت ۶۰ سال در بحرین باقی خواهد ماند.

براساس بیانیه انتشارات مرکز تحقیقات آمریکا در ۲۰۱۱ با عنوان «بحرین، سلاح، امنیت و

سیاست آمریکا» اندازه کمک‌های آمریکا به حکومت بحرین بین سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۱۱، ۲۷۹/۳۳۳ میلیون دلار بوده است. آمریکا تغییر نظام بحرین را تهدیدی برای کشورهای خلیج و احتمال انتقال انقلاب به کشورهای دیکتاتوری خلیج فارس از جمله عربستان می‌داند و این امر سبب ممانعت آمریکا می‌شود؛ زیرا آمریکا و غرب منافعی در منطقه خلیج فارس دارند، به خصوص آمریکا و غرب روزانه احتیاج به ۷۵ میلیون بشکه نفت برای مصرف روزانه دارند و کشورهای خلیج فارس ۳۴٪ این مقدار را برای آمریکا تامین می‌کنند.

بیداری اسلامی و بحران سوریه

آنچه در عرصه سیاسی و اجتماعی سوریه می‌گذرد، با آنچه در کشورهای یاد شده می‌گذرد بسیار متفاوت است. اتفاقات و تحولاتی که در کشورهای تونس، مصر، لیبی، یمن و بحرین در حال جریان است، ناشی از خیزش مردمی در این کشورهاست، ولی در سوریه این چنین نمی‌باشد. مقامات دولت سوریه می‌گویند، این ناآرامی‌ها از خارج کشور هدایت می‌شود و گروه‌های مسلح تحت حمایت غرب عامل کشتار غیرنظامیان هستند. از یک طرف، با توجه به دژ مستحکمی که توسط ایران، سوریه و حزب‌الله لبنان در برابر استکبار به‌ویژه رژیم صهیونیستی ایجاد شده، غرب و مزدوران آنها در منطقه نتوانستند در ایران و حزب‌الله لبنان شیطنت کنند و از طرفی دیگر تحولات سریعی که در کشورهای عربی در حال وقوع است، غرب را از افزایش قدرت جمهوری اسلامی ایران بسیار نگران کرده است. به همین جهت تلاش کرد تا ضمن سیاه‌نمایی اوضاع در سوریه، سیاست جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان هم‌پیمان سوریه در برابر تحولات منطقه را دوگانه جلوه دهد. همچنین باز به‌دلیل سرعت زیاد گسترش اعتراضات مردمی در منطقه، انحراف افکار عمومی به سمت سوریه باعث می‌شود تا تحت شعاع مسائل این کشور، این اعتراضات مورد سرکوب حاکمان ظالم کشورهای منطقه با همکاری غرب و به‌ویژه آمریکا قرار

گیرد که می‌توان نمونه بارز آن را در کشور بحرین ملاحظه کرد. (موسوی‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۲)

«ممکن است آمریکا از آزادی‌ای حمایت کند که در راستای منافع راهبردی‌اش باشد، بنابراین خاورمیانه از مهم‌ترین اهداف آمریکاست.» این عبارتی است که چامسکی نویسنده و

متفکر آمریکایی بر زبان رانده است؛ آمریکا همواره در راستای منافع خود و صهیونیست‌ها حرکت می‌کند، فرقی نمی‌کند که این منافع کجا باشد؟ و به فریادها و دردهای ملت‌های اسلامی توجه نمی‌کند و شعار حقوق بشر چیزی نیست جز یک چوب لباسی که لباس‌های سرخ خویش، آغشته به خود ملت‌ها را بر آن آویزان می‌کند. بعد از آنکه آمریکا احساس کرد نمی‌تواند به‌طور کامل بر بیداری اسلامی مسلط شود و این راهبرد او با نگرش بعضی از ایدئولوژی‌ها و فلسفه‌هایی که نگرش احزاب و حرکات اسلامی را سیراب می‌کنند در تضاد است؛ چندین سال است که در راستای تقسیم جهان اسلام بر چند محور فعالیت می‌کند: ۱. محور بحران آفرینی؛ ۲. محور ممانعت و مقاومت؛ و ۳. محور بی‌طرفانه.

کسی که تغییرات نقشه سیاسی در منطقه را دنبال می‌کند، در می‌یابد زیان‌دیده بزرگ و اصلی همان محور اعتدال و میانه‌روی است؛ یعنی محور مورد حمایت آمریکا و به دنبال آن آمریکا از اولین زیان‌دیدگان در سایه بیداری اسلامی است. چامسکی، متفکر آمریکایی، در گفتگو با شبکه اسکای نیوز، موضع آمریکا در قبال بحران سوریه را مورد توجه قرار داده و می‌گوید: «سازمان اطلاعات آمریکا به هیچ وجه دخالت نظامی در سوریه را مصلحت نمی‌داند» و اضافه می‌کند: «هیچ نشانه‌ای مبنی بر تغییر این موضع در کوتاه‌مدت وجود ندارد.» وی اوضاع سوریه را این‌گونه توصیف می‌کند: «سوریه به سرعت به سمت نابودی و مرگ پیش می‌رود.» وی تغییر اوضاع در سوریه را بعید و ایجاد یک راه‌کار برای توقف کشتار در سوریه را ضعیف می‌داند. آمریکا برقراری روابط دوستانه با نظام آینده را تضمین نمی‌کند، بلکه موضوع مورد توجه آمریکا حمایت از منافع خود و مخصوصاً دفاع کامل و همه‌جانبه از رژیم صهیونیستی است. (اسماعیل سرحان، ۱۳۹۲: ۴۱۸-۴۱۷)

آنچه در حال حاضر در جریان است، سوار شدن آمریکا بر موج بیداری اسلامی و اقدام او در جهت نابود کردن این بیداری از درون است و این کاملاً مشخص است، آمریکا اعلام می‌کند که همراه با مردم و روشنفکران است اما در واقع تلاش می‌کند سیاست قدیم خود را به کار گیرد و حاکمان جدید را وادار به پیروی از سیاست خود کند. او توانسته با شعار میدان دادن به مردم و به دست گرفتن احساسات آنها بخشی از پیروزی را به دست آورد. هم‌آوایی جماعت

اخوان المسلمین و بعضی احزاب دیگر آغاز شد و از تغییرات حمایت می کردند، اما اراده جوانان نهضت و درست بودن گرایش های ملی آنها و قدرت اراده شان همان چیزی بود که آمریکا را وادار به عقب نشینی از حمایت هم پیمانان عرب خود کرد، اما آمریکا دیر فهمید که ملت های بیداری اسلامی همان ملت های هوشیار، با فرهنگ و ملی هستند و به هیچ کس اجازه نمی دهند که انقلابشان را به دست گیرد و بر آن مسلط شود، در مقابل آنان دستشان را به سوی تمام کسانی دراز می کنند که در راستای تامین منافع دولت ها و ملت هایشان گام بر می دارند و این خط مشی منطبق بر راهی است که انقلاب ایران به رهبری گروهی از علماء و در راس آنها امام خمینی (ره) ترسیم کرده است.

آمریکا مردم سوریه را به حال خود رها کرده تا نقشه های همانند نقشه سایر ملت های انقلابی بر ضد نظام های حاکمشان را پیاده کنند، از زمان شعله ور شدن اعتراضات در سوریه در نیمه مارس ۲۰۱۱ با هدف اصلاح، آمریکا تلاش کرد تا آن را تبدیل به انقلابی برای دستیابی به خواسته ها و سرنگونی حکومت کند؛ زیرا حکومت سوریه مانعی بر سر راه آمریکا و منافع آن در منطقه به شمار می رود و سوریه یک محور بازدارنده در مقابل آمریکاست و می بینیم که این دخالت از طریق دیدارهای متعدد سفیر آمریکا در سوریه (رابرت فورد) از شهرهای بحرانی سوریه صورت گرفت و این امر غیرمنتظره در چارچوب کارهای متدوال دیپلماسی است و امکان دارد ما این گونه برداشت کنیم که مردم سوریه خواهان اجرای اصلاحات هستند نه تغییر نظام و این خواسته تظاهرکنندگانی بود که خواهان اخراج آمریکا از سوریه بودند. در نهایت آمریکا نتوانست از هم پیمانان سنتی خود در سایه نهضت و بیداری ملت های مسلمان محافظت کند.

بعد از اقدام آمریکا در ارسال پول و اسلحه به سوریه با همکاری بعضی از نظام های هم پیمانش در منطقه و به رسمیت شناختن نیروهای مخالف سوریه در خارج و بعد از صدور بیانیه های متعدد از طرف مراکز تصمیم گیری آمریکایی مبنی بر وجود سازمان های جهادی تروریستی در سوریه که بارزترین آنها جبهه النصره بود، آمریکا اقدام به قرار دادن این گروه در لیست سازمان های تروریستی جهان کرد و دلیل آن هم مشروعیت بخشیدن به اعمال خود در جهت حمایت از گروه های مسلح سوریه با سلاح و پول به دور از هرگونه انتقاد از سوی افکار عمومی داخلی و

خارجی بود. آمریکا در سال ۱۹۷۹ با همکاری عربستان به حمایت از طالبان پرداخت که بر ضد اشغال شوروی وارد جنگ شده بود. رابطه آمریکا با تشکیلات القاعده برای آمریکا آسان بود و این امر ربطی به نظریه توطئه نداشت. بنابراین نتیجه می‌گیریم که آمریکا در پی منافع خود است و می‌خواهد به تنهایی بر دنیا حکومت کند و هر کس که در قالب محور مقاومت یا همکاری با این محور در مقابلش قرار گیرد را از سر راه بر می‌دارد. به‌طوری که جمهوری اسلامی ایران به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای در راس این محور قرار گرفته است. (اسماعیل سرحان، ۱۳۹۲: ۴۲۰-۴۱۹)

سیاستی تک‌قطبی که آمریکا از زمان فروپاشی شوروی در آغاز دهه ۹۰ به دنبال پیاده کردن آن بود، نیازمند راندن نفوذ بین‌المللی از منطقه و قرار دادن نفوذ منطقه‌ای محض در آن است، بنابراین از طریق بحران سوریه سعی در طرد فدراسیون سوریه از آخرین پایگاهش در آب‌های منطقه‌ای دارد، از سوی دیگر، قصد دارد با از میان برداشتن محور مقاومت به‌رهبری جمهوری اسلامی بر ضد رژیم صهیونیستی به دو هدف دست یابد: نخست، سلامت و ضمانت منابع انرژی و راه‌های گسترش آن؛ دوم، ضمانت و حمایت از رژیم اسرائیل. سوریه از یک جایگاه راهبردی هم برخوردار است؛ زیرا مشرف بر دریای مدیترانه است. اکتشافات اخیر نیز در این کشور حاکی از وجود مقادیر زیادی از منابع گاز طبیعی در آن است، علاوه بر اینکه انرژی با هزینه کمتر و سرعت بیشتر راهی اروپا می‌شود و تغییر رژیم سوریه این امکان را برای آمریکا فراهم می‌کند که اختیار دریای مدیترانه را در دست بگیرد، همچنین بر محور مقاومت که همواره فشاری بر رژیم صهیونیستی محسوب می‌شود غلبه کند و تسلط خود بر منطقه را افزایش داده و با شیوه‌ها و ابزار نوین به افکار استعماری خود جامه عمل بپوشاند.

در پایان باید گفت که هلال بیداری اسلامی، باعث ایجاد اصلاحات واقعی خواهد شد و ملت‌های انقلابی آن اصلاحات را به‌نظاره خواهند نشست، اما نتیجه کوتاه‌مدت این بیداری عقب‌نشینی آمریکا از منطقه و از بین رفتن حیثیت و اعتبارش در میان ملت‌های منطقه می‌باشد. برنامه آمریکا در منطقه به دلیل از دست دادن دوستان و هم‌پیمانانش نابود شده است. هم‌پیمانان آمریکا با سقوط خود صحنه سیاسی را ترک کرده‌اند و مشخص نیست که چه کسی جایگزین آنها خواهد بود. در حال حاضر واشنگتن با بیداری اسلامی گره خورده‌ای مواجه شده است که تاثیر آن سالیان متمادی

در منطقه ادامه می‌یابد بدون اینکه نتایج و اثرات آن از بین برود این مشکل به نسبت برای آمریکا باقی خواهد ماند، نه می‌تواند آن را حل کند و نه رهايش سازد، حال آنکه به‌طور واضح و آشکار تعداد دوستان و هم‌پیمانانش در حال کاهش است. (اسماعیل سرحان، ۱۳۹۲: ۴۲۱)

تأثیر انقلاب اسلامی بر راهبردهای امنیتی آمریکا

آمریکایی‌ها به بهانه رخداد یازده سپتامبر به‌منظور تثبیت و استمرار هژمونی سیاسی، امنیتی و اقتصادی بر منطقه و حفظ وضع موجود در روابط بین‌الملل، طرح خاورمیانه بزرگ (خاورمیانه جدید) را با چند هدف مشخص تعریف و ارایه کرد؛ مرکز ثقل این طرح جغرافیای اسلام بود که خاورمیانه نقطه آغازین برای استقرار این طرح با اهداف زیر بود:

۱. تسلط بر مراکز نفتی و دولت‌های منطقه برای تامین فرایند ارزان، مطمئن و مستمر انرژی؛
۲. تامین امنیت و سلطه رژیم صهیونیستی بر منطقه خاورمیانه؛
۳. مهار و یا انحراف جنبش‌های اسلامی برای جلوگیری از توسعه نفوذ آنها؛
۴. براندازی و یا مهار و محدودسازی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان موتور محرک جریان بیداری اسلامی. (منصوری، ۱۳۸۳: ۳۳)

اما این اهداف خود تابع عوامل دیگر بودند:

۱. درک و آگاهی از عمق بیداری اسلامی و نگرانی از تبدیل شدن این جنبش فکری به کارگردانان قدرت و مدیران و سیاستمداران آینده؛
۲. نگرانی از تسلط عوامل بیداری اسلامی به‌مثابه قدرت‌های هژمون سیاسی و امنیتی در منطقه خاورمیانه به‌عنوان هارتلند جهان اسلام و نقطه رقم زننده معادلات آینده؛
۳. نقش برخی از سران منطقه و رژیم‌های وابسته در جهان اسلام در تقویت نگرانی از رشد اسلام‌گرایی؛

۴. نقش رسانه‌ها و بنگاه‌های غربی و صهیونیستی در معرفی بیداری اسلامی به‌عنوان تروریسم و نماد خشونت؛

۵. مهم‌ترین دلیل، ظهور ایده صهیونیسم مسیحی به‌عنوان یک الگوی عقیدتی و

ایدئولوژی با ویژگی‌های افراطی‌گری، تصلب فکری و سیاسی است که پی‌گیر یک جنگ ایدئولوژیک و صلیبی است.

آمریکا که با راهبردها و طرح‌های استراتژیک از پیش طراحی شده به دنبال مدیریت بحران و چالش‌های خاورمیانه بود، با ناکامی بی‌سابقه‌ای مواجه شد. راهبرد آمریکا در دو چهره سیاست مشت آهنین و جنگ نرم یا نبرد فرهنگی با تکیه به ابزار رسانه و انتخابات نمود یافت. در هر دو شکل با چالش جدی مواجه و کاملاً بی‌نتیجه بود، تجربه افغانستان و ظهور مجدد طالبان، تجربه عراق و روی آمدن اکثریت شیعه با گرایش اسلامی، تجربه فلسطین و تقویت موقعیت سیاسی و اجتماعی جنبش سیاسی - اسلامی حماس و جهاد اسلامی و سرانجام تجربه جنگ ۳۳ روزه و شکست تاریخی رژیم صهیونیستی و ایده‌های آمریکا؛ از جمله شواهد عینی شکست‌های راهبردی آمریکا در نیل به اهداف از پیش تعریف شده بود. (منصوری، ۱۳۸۳: ۳۵-۳۴)

نتیجه‌گیری

آمریکایی‌ها در ابتدا سعی می‌کردند در قبال خیزش‌های اسلامی منطقه خاورمیانه، واکنش جدی و دیپلماتیکی نشان ندهند و تنها با اعزام فرماندهان نظامی به منطقه خاورمیانه یا تشکیل اتاق‌های فکر به‌طور غیرعلنی، آتش قیام را در نطفه خفه کنند و در نهایت این‌گونه جلوه دهند که دلیل این اعتراضات و تجمعات کوچک جز معضلات و مطالبات اقتصادی چیز دیگری نبود که حل‌وفصل شد. غربی‌ها پس از اینکه دیدند طول و عرض اعتراضات مردمی در تونس و مصر تمام مختصات را فراگرفته، کمی عقب‌تر رفته و این بار به این بسنده کردند که در رسانه‌ها، تحولات منطقه خاورمیانه را سانسور خبری کنند یا در مواضع رسمی‌شان به مسائل منطقه وقعی نگذارند! اما وقتی دیدند قیام مردم مسلمان کشورهای خاورمیانه، آتش زیر خاکستری است که به‌زودی در دیگر کشورهای دوست آمریکا (اردن، بحرین، یمن، لیبی و ...) شعله‌ور خواهد شد، عنوان کردند مطالبه‌های مردم خاورمیانه حرف‌هایی از جنس آمریکاییان است و اصولاً مردم منطقه دنبال دموکراسی و صلح آمریکایی هستند! (چنان‌که آمریکایی‌ها در قبال عراق و افغانستان همچنین رویکردی را اتخاذ کردند) اما آمریکایی‌ها وقتی دیدند کار از کار گذشته و بیداری اسلامی، سقوط

دیکتاتوران را رقم زده و دولت‌های هم‌پیمان با آمریکا را از پا در آورده است و به‌زودی در اروپا، بیداری، سنگر به سنگر کشورهای غربی را فتح می‌کند، یک قدم دیگر عقب‌تر رفتند؛ تا جایی که اوباما با گردنی کج از تشکیل کشور مستقل فلسطین حمایت کرد و آشکارا یکی از اصول اولیه مانیفست سیاست‌های آمریکاییان (جمهوری خواهان و دموکرات‌ها) یعنی حمایت جانانه از اسرائیل را هزینه «حفظ و بقای» خود کردند! از این رو است که عقب‌نشینی آمریکا، برگ دیگری از فتح سنگر به سنگر بیداری اسلامی را به نمایش جهانی گذاشته است.

تلاش‌های غربی در مبارزه با جریان‌های اسلامی در تونس در دو مرحله نمود پیدا کرده است: نخست، قبل از انقلاب؛ و دوم، پس از انقلاب؛ به‌طوری که برخی از پژوهشگران بر این باورند که پدیده غربی‌سازی در تونس، زاده دوره حکمرانی بورقیه نیست، بلکه تماس و ارتباط تونس با تمدن غرب به زمانی پیش از دوره بورقیه باز می‌گردد و تونس و مصر از پیش‌گام‌ترین کشورهای عربی در عرصه ارتباط با تمدن غربی و تقلید از آن هستند. اقدامات غربی در مقابله با بیداری اسلامی در تونس را می‌توانیم در موضع‌گیری‌های عمومی فرانسه و آمریکا خلاصه کنیم. پیش‌تر نگرانی‌های فرانسه از رشد و پیشرفت حرکت «اتجاه اسلامی» بود.

سه روز پس از پیروزی حزب نهضت در تونس، فرانسه تاکید کرد که این کشور هم‌چنان مراقب رعایت احترام به حقوق انسان، اصول دموکراسی و مخصوصاً تنوع فرهنگی، دینی و مساوات بین زن و مرد باقی خواهد ماند، حال آنکه سعی می‌کرد با تاکید بر موضع‌گیری‌های میانه حزب نهضت از میزان اسلامی بودن این حزب بکاهد. از سوی دیگر فرانسه این حزب را از نادیده گرفتن خطوط قرمز در حوزه سیاست خارجی و حقوق انسانی بر حذر داشت. این نکته، شاخص مهمی در شناخت موضع واقعی فرانسه نسبت به جنبش عربی — اسلامی است، اما انگلیس از همان آغاز سعی داشت که تغییرات ایجاد شده در جهان عرب را درک کند و با رهبران جدیدی که به مسند قدرت رسیده‌اند ارتباط برقرار کند. کاترین اشتون نماینده ارشد سیاست خارجی و امنیت اتحادیه اروپا نیز تاکید کرد که اروپا آمادگی خود را برای همکاری با احزاب اسلامی جدید در منطقه اعلام کرده است.

با وجود حضور سفیر آمریکا در صنعاء، میزان دخالت غربی در انقلاب مردم یمن به بالاترین

میزان دخالت در امور داخلی یک کشور رسیده است، تا جایی که سفیر آمریکا به عنوان حاکم کنونی بر سیاست یمن شناخته می شود. خطر حضور آمریکا در یمن به وضوح قابل مشاهده است. میزان این حضور به سطح خطرناکی رسیده و به پیشرفت های بسیاری در عرصه سیاست یمن دست یافته است. این حضور با تسلط بر دریا آغاز شد؛ حضور در دریای سرخ، خلیج عدن و دریای عرب، نیروهای آمریکایی به صورت کامل بر دریاهای اطراف یمن تسلط یافتند. سپس حضور در فضای هوایی یمن را برای خود جایز شمردند و هواپیماهای آنان به صورت واضح فضای هوایی یمن را در می نوردید و خود نیز به این حضور اذعان می کردند. در نهایت اینکه میزان دخالت سفارت آمریکا در امور داخلی یمن، قبل از انقلاب و پس از آن، بر مردم یمن پوشیده نخواهد ماند. دخالت آمریکایی فقط منحصر به سطح سیاسی نبود، بلکه بعد از سال ۲۰۰۳ به سطوح دیگر نیز سرایت کرد.

بحرین دارای دولتی با اکثریت شیعه است که نظامی سنی با حمایت آمریکا بر آن حاکم می باشد. بحرین ناو پنجم جنگی آمریکا را پشتیبانی می کند و این ناو آمریکایی از حمایت کشورهای حاشیه خلیج فارس برخوردار است. اعتراضات مسالمت آمیز در بحرین از تاریخ چهاردهم فوریه ۲۰۱۱ و به شکلی خاص در میان اکثریت شیعه شعله ور شد. تغییر نظام بحرین که یک هم پیمان راهبردی آمریکا محسوب می شود، تهدیدی برای منافع آمریکاست و نظامی هم پیمان جمهوری اسلامی خواهد شد و این چیزی است که آمریکا آن را نمی پذیرد. آمریکا تغییر نظام بحرین را تهدیدی برای کشورهای خلیج و احتمال انتقال انقلاب به کشورهای دیکتاتوری خلیج فارس از جمله عربستان می داند و این امر سبب ممانعت آمریکا می شود؛ زیرا آمریکا و غرب منافع در منطقه خلیج فارس دارند، به خصوص آمریکا و غرب روزانه احتیاج به ۷۵ میلیون بشکه نفت برای مصرف روزانه دارند و کشورهای خلیج فارس ۳۴٪ این مقدار را برای آمریکا تامین می کنند. آمریکا مردم سوریه را به حال خود رها کرده تا نقشه های همانند نقشه سایر ملت های انقلابی بر ضد نظام های حاکمشان را پیاده کنند، از زمان شعله ور شدن اعتراضات در سوریه در نیمه مارس ۲۰۱۱ با هدف اصلاح، آمریکا تلاش کرد تا آن را تبدیل به انقلابی برای دستیابی به خواسته ها و سرنوشتی حکومت کند؛ زیرا حکومت سوریه مانعی بر سر راه آمریکا و

منافع آن در منطقه به‌شمار می‌رود و سوریه یک محور بازدارنده در مقابل آمریکا است و می‌بینیم که این دخالت از طریق دیدارهای متعدد رابرت فورد، سفیر آمریکا در سوریه، از شهرهای بحرانی سوریه صورت گرفت و این امر غیرمنتظره در چارچوب کارهای متداول دیپلماسی است و امکان دارد ما این‌گونه برداشت کنیم که مردم سوریه خواهان اجرای اصلاحات هستند نه تغییر نظام و این خواسته تظاهرکنندگانی بود که خواهان اخراج آمریکا از سوریه بودند. در نهایت آمریکا نتوانست از هم‌پیمانان سنتی خود در سایه نهضت و بیداری ملت‌های مسلمان محافظت کند. در نهایت می‌توان چنین عنوان نمود که غرب و آمریکا در هریک از کشورهای عربی (تونس، یمن، بحرین و سوریه) دارای منافی است که بیداری اسلامی و آگاهی مردم این منافع را برای او به‌خطر می‌اندازد.

منابع و پی‌نوشت‌ها:

۱. آراسته‌خو، محمد (۱۳۷۹)، *وامداری غرب نسبت به شرق*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲. اسماعیل سرحان، خالد (۱۳۹۲)، «بیداری اسلامی و بحران سوریه»، مجموعه مقالات همایش جهانی علما و بیداری اسلامی، تهران، چاپ اول.
۳. پوراسماعیلی، نجیبه (۱۳۹۰)، «اتحادیه اروپا و تحولات مصر: امنیت در سایه دموکراسی یا حفظ وضع موجود»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
۴. دلفروز، محمدتقی و مهران کامروا (۱۳۸۰)، «تحلیلی ساختاری از دولت‌های غیردموکراتیک و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۰.
۵. حسین، قاسم (۱۳۹۲)، «موضع‌گیری آمریکا در قبال بیداری اسلامی در بحرین»، مجموعه مقالات همایش جهانی علما و بیداری اسلامی، تهران، چاپ اول.
۶. سالار، محمد (۱۳۸۳)، «غرب و بیداری اسلامی»، نشریه اندیشه انقلاب اسلامی، شماره ۱۰.
۷. عبدالکریم یاسر، احمد (۱۳۹۲)، «موضع‌گیری غرب نسبت به بیداری اسلامی تونس»، مجموعه مقالات همایش جهانی علما و بیداری اسلامی، تهران، چاپ اول.
۸. فوزی، یحیی (۱۳۹۲)، «جریان‌شناسی فکری جنبش بیداری اسلامی»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال دهم، شماره ۳۳.
۹. فواز، جرجیس، آمریکا و اسلام سیاسی، ترجمه سید محمدکمال سروریان، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۰. کاظم البیضانی، قاسم (۱۳۹۲)، «دخالت غربی در بیداری اسلامی در یمن»، مجموعه مقالات همایش جهانی علما و بیداری اسلامی، تهران، چاپ اول.
۱۱. کاردوست، مهدی (۱۳۹۰)، «تحلیلی بر تحولات جدید خاورمیانه و استراتژی آمریکا»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
۱۲. کاکا شمشادی؛ آخوند (۱۳۹۳)، «بیداری اسلامی ملت‌های مسلمان و تغییر رژیم در کشورهای عربی»، فصلنامه حیل/متین، دوره سوم، شماره ششم.
۱۳. منصوری، جواد (۱۳۸۳)، «سیاست راهبردی آمریکا در مقابله با بیداری اسلامی»، فصلنامه اندیشه انقلاب اسلامی، شماره ۱۰.
۱۴. موسوی‌زاده، سیدعلی (۱۳۹۰)، «بیداری اسلامی و ریشه‌شناسی بحران سوریه»، ویژه‌نامه نهمین هم‌اندیشی نمایندگان فرهنگی ج.ا.ایران در خارج از کشور، شماره دوم.
۱۵. ماروین، رونیس (۱۳۷۰)، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر طرح نو، چاپ دوم.
۱۶. نواب، محمد (۱۳۸۵)، «امت در حرکت»، نشریه سوره، دوره جدید، شماره ۲۷.
۱۷. نیکسون، ریچارد (۱۳۷۱)، فرصت را دریابیم، ترجمه حسین وفی نژاد، تهران: طرح نو.
۱۸. هزاوه‌ای، سیدمرتضی (۱۳۹۱)، «انقلاب اسلامی، بیداری اسلامی و آینده اسلام سیاسی در منطقه»، فصلنامه پژوهشنامه

انقلاب اسلامی، سال اول، شماره ۴.

۱۹. یزدان پناه، مهدی (۱۳۹۰)، مجموعه مقالات کوتاه دانشجویی با موضوع بیداری اسلامی، تهران: دفتر مطالعات فرهنگی و برنامه ریزی اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری.
۲۰. بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان، مورخ ۱۳۸۹/۱۱/۱۵، قابل دسترسی در سایت مقام معظم رهبری به نشانی: www.leader.ir.
۲۱. خبرگزاری جهان، مورخ ۱۳۸۹/۱۱/۱۵، کد خبر ۱۵۵۵۶۶.
۲۲. روزنامه ابتکار، ۱۳۹۰/۰۳/۱۶، نسخه شماره ۲۰۴۷.
۲۳. روزنامه کیهان، ۱۳۸۹/۱۱/۱۸، کد خبر: ۱۹۸۵۸، در سایت www.kayhannews.ir.
۲۴. سیدعلی موسوی زاده وابسته فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در سوریه به نقل از شبکه تلویزیونی معارف قرآن.